



در باب سنت، تجدد و توسعه

تمدن غرب یا آنچه که امروزه تحت عنوان مدرنیته از آن یاد می‌شود، اولین تمدنی است که تا بدین حد سیطره یافته و جهان‌شمول گردیده و به اعماق حیات و اندیشه‌ی بشری در اغلب نقاط عالم نفوذ کرده است. سرنوشت کنونی بشر با تقدیر مدرنیته پیوند خورده است. ثمرات عقلانیت مدرن در همه جای جهان پراکنده شده است: تکنولوژی و علم مدرن به عنوان میوه‌های این تمدن ابزارها و علوم سنتی متعلق به تمدن‌های پیشین را عزلت‌نشین کرده است. ایدئولوژی سیر خطی تاریخ و معرفت، تمدن غربی و علم آن را در قله تمدن‌های به لحاظ تاریخی متقدم تر قرار داده و علم آن را جامع و اکمل تمامی علوم پیشین تلقی نموده است و ایدئولوژی پیشرفت و توسعه مبتنی بر این دیدگاه شکل گرفته است.

در این گفتار مجمل به تامل در باب نسبت ما با مدرنیته می‌پردازیم و در این طریق از اندیشه‌های فیلسوف زمانه، دکتر رضا داوری اردکانی بهره می‌گیریم و به نقد و بررسی افکار ایشان در این باب می‌پردازیم. دکتر داوری اردکانی بی‌شک یکی از ژرف‌اندیش‌ترین فیلسوفان زمانه ما است که سال‌هاست عمیقاً در باب تجدد، توسعه و نسبت آن‌ها با جامعه‌ی سنتی ما اندیشیده است. از دیدگاه وی مدرنیته ناشی از تحولی در وجود مردمان غربی در زمانه رنسانس و پس از آن بود که خود را در فرهنگ و علم و تکنولوژی و نظامات سیاسی و اقتصادی و روابط انسانی متجلی ساخت. در حقیقت «مدرنیسم پدید آمدن شرایط و امکان کوشش و تدبیری است که بشر با غفلت از هر قدرتی و رای قدرت بشری و مرجعی غیر از خود، برای تحکیم موقعیت خویش در عالم و تصرف در طبیعت و سامان دادن به امور زندگی مادی به خرج داده است. مدرنیسم نگاه تازه‌ی بشر به خود و به عالم و یافتن امکان‌های تازه‌ی در وجود خود و عالم است. با این نگاه بشر در خود قدرت و اراده‌ی تصرف و تغییر در همه چیز را دیده و عالم متجدد با این اراده بنیان نهاده شده است» (داوری اردکانی؛ 1384: 3) اما برخلاف انتظار مبنی بر اینکه همه اقوام پای در این راه بنهند، کشورهایی از قافله مدرنیسم عقب ماندند. برنامه‌ریزی توسعه و یا مدرنیزاسیون که قدمت آن به حدود یک قرن پیش می‌رسد با این هدف آغاز شد که کشورهای توسعه نیافته را دستگیری نموده و از طریق برنامه‌ریزی آن‌ها را به سرمنزل مقصود که همان مدرنیته بود، برسانند. از دیدگاه دکتر داوری توسعه در واقع بسط تجدد در سراسر عالم از طریق برنامه‌ریزی

تحول فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. اما برنامه ریزی هنگامی موفق است که امکان‌ها و شرایط فعلیت بخشیدن به این امکان‌ها به درستی شناخته شود و از آن‌جا که تحول درونی مورد نیاز برای مدرنیزاسیون در این کشورها محقق نشد، به نتیجه دلخواه نرسیدند. این کشورها، و از جمله کشور ما، به جای تن دادن به حوالت تاریخی مدرنیته، صرفاً ثمرات آن را طلب می‌نمودند. مصرف‌کنندگان ثمرات عقلانیت مدرن، ضرورتاً مدرن نیستند؛ زیرا از عقلانیت مدرن چندان بهره‌ای نبرده‌اند و بدین سبب در حاشیه‌ی دنیای مدرن قرار گرفته‌اند و به‌رغم وابستگی به آن از آن بیگانه‌اند. برخلاف ژاپن که در طلب مدرن شدن به زمینه‌های آن اهتمام ورزید و در طلب عقل انتقادی به عنوان پیش شرط اصلی برآمد و در این راه موفق شد.

مگر نه این است که حوالت چیزی است که اکثر افراد قوم تن به آن می‌دهند و نسبتی است که انسان‌های هر عصری با هستی برقرار می‌کنند و عهدی است که با روح عالم می‌بندند. پس چگونه است که دکتر داوری بارها در نوشته‌هایش معترف است که ما همت و عزم مدرن شدن نداریم و فقط می‌خواهیم از محصولات آن استفاده کنیم؟

مدرنیته صورتی از روح و عقل است که با انتشار عقلانیت مدرن قوام و وحدت می‌یابد و با این وحدت است که علم و فرهنگ و نظامات اقتصادی - سیاسی و روابط و مناسبات هماهنگ می‌شوند و با یکدیگر پیشرفت می‌کنند. نکته‌ی مهم این است که این طلب و این روح و عقل با تعلیم و تبلیغات شکل نمی‌گیرد و اگر این طلب شکل گرفت و مردمان با جان آن را طلب نمودند، با تبلیغات نمی‌توان ایشان را از آن بازداشت. چنین طلبی درد و همت را به دنبال دارد؛ برخلاف خواهشی که صرفاً توقعی از دولت و ملت برای دستیابی به ثمرات در پی دارد. کشورهای در حال توسعه می‌خواهند آثار و نتایج تجدد را بی‌توجه به مبنای آن، در زمینه‌ی تاریخ و فرهنگ گذشته‌ی خود قرار دهند. این کشورها گرچه از گذشته‌ی خود بریده‌اند، ولی به دنیای مدرن پیوسته‌اند. اخذ میوه بدون تحصیل مقدمات دشوار است. اما اگر توسعه از دیدگاه ما یک ضرورت باشد باید پیوستگی با گذشته و همچنین نگاه به آینده وجود داشته باشد. برای این کار باید کل امکان‌های تاریخ مدرنیته به نحوی با زمینه تاریخی مردمی که در راه توسعه وارد می‌شوند هماهنگ شود. هر جا این مبنا یعنی روح و عقلانیت مدرن حاکم نباشد، گرچه برخی از نهادها و مناسبات و ثمرات مدرنیته وجود داشته باشند اما درست به کار گرفته نمی‌شوند و ناهماهنگ‌اند و با یکدیگر نسبتی ندارند و تلاش‌ها برای رفع عدم تعادل و ناهماهنگی به بن بست می‌خورد؛ زیرا عنصر هماهنگ‌کننده که همان عقل نقاد و حساب‌گر مدرن است، مغفول می‌ماند. در این صورت یا باید به کلی از مدرنیته چشم‌پوشید و یا با عقل انتقادی در طلب آن برآمد. لازمه‌ی این عقل تحولی در وجود آدمی و نسبت او با عالم و آدم است که در آن انسان به عنوان فاعل متصرف (سوژه)، نظم و صورت عقلی خاصی به عالم می‌بخشد. بدون شکل‌گیری چنین انسانی، شکل‌گیری مدرنیته محال بود.

اندیشه‌های دکتر داوری به دلیل اجمال ذاتی نوشته‌هایش از سویی، و عمق و ژرفای فکری آن از سوی دیگر، دیرپاب و مشکل است و امکان برداشت اشتباه از سوی خوانندگان بسیار است؛ کما اینکه به تصریح خود ایشان بارها و بارها اندیشه‌هایش دچار کج فهمی شده‌اند و شاید برداشت این نویسندگان نیز جفایی دیگر به اندیشه‌های ژرف این فیلسوف واقعی زمانه‌ی ما باشد. باری در حد فهم خویش، همواره دو سوال اساسی در باب اندیشه‌های دکتر داوری در زمینه‌ی نسبت ما با تجدد داشته‌ام و پاسخی در نوشته‌های ایشان نیافته‌ام.

دکتر داوری با تکیه بر این اندیشه که ما جز حوالت مدرن شدن راه دیگری نداریم، به این نتیجه می‌رسد که بهتر است به جای آنکه از آن بگریزیم، دل به دامن تقدیر بسپاریم و برای رسیدن به آن تلاش کنیم. با فرض آنکه این سخن را بپذیریم آیا چونان فرزند نوح بایستی هم‌رنگ قوم شویم و در گرداب مدرنیته غرق شویم بدون آنکه دست و پای بزنیم؟

دو انتقاد اساسی که به نگرش اخیر دکتر داوری اردکانی وارد است چنین است: اول آن که چرا حوالت مدرن شدن را تقدیر محتوم بشر در دوران کنونی می‌خواند که ما نیز از آن گریزی نداریم. مگر نه این است که حوالت چیزی است که اکثر افراد قوم تن به آن می‌دهند و نسبتی است که انسان‌های هر عصری با هستی برقرار می‌کنند و عهدی است که با روح عالم می‌بندند. پس چگونه است که دکتر داوری بارها در نوشته‌هایش معترف است که ما همت و عزم مدرن شدن نداریم و فقط می‌خواهیم از محصولات آن استفاده کنیم؟ چرا گروهی از مردمان و از جمله ما تن به این حوالت محتوم ندادیم و خواستیم که از روی اختیار و با طرح و برنامه تن به آن بدهیم؟ آیا حوالت یک قوم با برنامه ریزی محقق می‌گردد؟

از سوی دیگر مدرن شدن مستلزم پذیرش عقلانیت خودبنیادی است که اکنون در مهد مدرنیته روبه افول نهاده است و اعتقاد به آن متزلزل شده است؛ چنان‌که دکتر داوری خود متفتن این امر شده است. وضعیت پست مدرن اعلام به بن بست رسیدن مدرنیته و مشکلات و دشواری‌های ذاتی آن است و اندیشمندان جهان توسعه یافته که رؤیای مدرنیزاسیون جوامع خویش را در سر می‌پروراندند، با کل از هم پاشیده‌ای مواجه می‌کند. بدین ترتیب وضعیت پست‌مدرن در فرآیند اخذ مدرنیته که یکی از پیش شرط‌های اساسی آن خواست و تفکر و روحیه‌ای همگانی برای مدرن شدن است، خلل ایجاد می‌نماید. (داوری اردکانی، درباره مدرنیته و اندیشه پست مدرن، 10)

بررسی انتقادی اندیشه‌های دکتر رضا داوری اردکانی در مرحله‌ی بعد، به نظر می‌رسد دکتر داوری با تکیه بر این اندیشه که ما جز این حوالت راه دیگری نداریم، به این نتیجه می‌رسد که بهتر است به جای آنکه از آن بگریزیم، دل به دامن تقدیر بسپاریم و برای رسیدن به آن تلاش کنیم. با فرض آنکه قسمت اول را بپذیریم (اینکه حوالت محتوم ما مدرن شدن است)، آیا چونان فرزند نوح بایستی هم‌رنگ قوم شویم و در گرداب مدرنیته غرق شویم بدون آنکه دست و پای بزنیم؟ آیا به صرف اینکه تقدیری جز مدرن شدن نداریم، بایستی با عزم و همت و اراده‌ی خویش به سوی آن بشتابیم؟ حتی اگر یقین داشته باشیم که نهایتاً کشور ما نیز سرنوشتی همچون کره و مالزی و سایر کشورهای تازه به دامن مدرنیته پیوسته داشته باشد، چرا ما باید با دست خویش سیری را تسریع نماییم که منتهایش به تعبیر خود دکتر داوری «نفسانیت» است؟ دکتر داوری متذکر شده است که سنت در تقابل با مدرنیته قرار ندارد ولی هرگاه یکی وارد شود، آن دیگری بیرون می‌شود. بنابراین تن دادن به مدرنیته و شتافتن به سوی آن به معنای پشت کردن به سنتی است که رو به سوی عالم قدس دارد و هرچه قدر هم تحریف شده باشد، نسبتش با مراتب متعالی واقعیت بیش از مدرنیته است که از بنیاد سکولار است و نگاهش صرفاً به عالم مادی است.

منابع:

1. داوری اردکانی، رضا، درباره مدرنیته و اندیشه پست مدرن، نامه فرهنگ، شماره 36.

2. ----- ، سنت و تجدد، تهران: نشر ساقی، 1384.

3. ----- ، عقل و زمانه، تهران: نشر سخن، 1387.